

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

الحاج خلیل الله ناظم باختری

مخمس بر غزل "صوفی عشقوری"

شامِ غریبان

یا الهی از خروش بــــاد و باران نشکند
شاخه گل در میان باغ و بُستان نشکند

از گزند روزگار و خشم طوفان نشکند
همسر سرو قدت نی در نیستان نشکند

ساغر عمرت ز گردش های دوران نشکند

از تمام خوبرویان جهان زیبا تر است
یک قلم آلوده با مشک و عنبر است

دلبرم زیباتراز ماه و پری، سیمین بر است
لاله رویم را هوای سیر گلشن در سر است

ای صبا هُش کُن که آن زلفِ پریشان نشکند

در خیال من آگر ذوق تمنایت رسد
بوی خوش از عطر گیسوی دل آرایت رسد

در نظر گاه تجمل قد و بالایت رسد
نسبت هر گل که با رخسار زیبایت رسد

تا قیامت رنگِ آن گل در گلستان نشکند

از پری رویان عالم بیوفایی دیده ام
نخوت و کبر و غرور و خودنمائی دیده ام

غصه و درد و غم و رنج جدائی دیده ام
از جفا و جور شان خیلی کمائی دیده ام

تا ابد بازار ناز نازینان نشکند

نی شفا باشد برایت نی دوا و نی طبیب
نی به پُرسانت بیاید آل و اولاد و قریب

نی رفیق و نی شفیق و نی ندیم و نی حبیب
دایما از دل دُعایت مینمایم ای رقیب

ولچک و زولانه ات در بین زندان نشکند

ناز و نیرنگ و فریبِ گلرخان از حد گذشت
ظلم بر احوال زار عاشقان از حد گذشت

شیوه جور و جفای ظالمان از حد گذشت
گرمی بازار این شیرین لبان از حد گذشت

رفته رفته قیمت لعل بدخشان نشکند

دیگر از چرخ حوادث داروی درمان مگیر
 در وطن جنگ است و خود را غافل و حیران مگیر
 بعد ازین بابی ای ملت گوشه پنهان مگیر
 کام دل حاصل نمودن از فلک آسان مگیر
 کی دهد حلوا به کس تا یک دو دندان نشکند
 از فشار فیر راکت بام دُکام فتاد
 خانۀ و کاشانۀ و دهلیز و دالانم فتاد
 زین بلای خانمانسوزی که بر جانم فتاد
 در میان لای و گل خیر است اگر نام فتاد
 بو تل تیلم درین شام غریبان نشکند
 جان من بر قوت بازوی و دوران مناز
 ما خدا داریم و باشد مرجع راز و نیاز
 سوز ما آه است و آه ما همه سوز و گداز
 شهسوار من ز شوخی اینقدر چابک متاز
 زیر پای چاکرت دلهای نالان نشکند
 دیده روشن میشود از دیدن روی قمر
 {ناظما} سیر و تماشا کن بتان عشوه گر
 ما نظر بازیم و دارد این نظر بازی خطر
 زین سر ره عشق کی می رود جای دگر
 تا سر خود زیر پای خوبرویان نشکند

این تخمیس وقتی سروده شده، که در کابل جنگهای تنظیمی جریان داشت
 و پادشاه سابق در روم بود